

سخنی در باب آزادی و عدالت

کمال روحانی - پیروانشهر

آیا هیچ وقت از خود پرسیده ایم چرا همه‌ی انسان‌ها با شنیدن کلمات آزادی و عدالت مجذوب و مفتون می‌شوند؟ چون بررسی کنیم و به کنکاش بپردازیم، می‌فهمیم «از آن جا که انسان خود را ذاتاً مختار می‌بیند، یک نوع آزادی عمل برای خویشتن احساس می‌کند و این نوع آزادی را مطلق و بدون هیچ قید و بند می‌پندارد و خواهان آزادی کامل و از هر محدودیتی گریزان است به همین دلیل از هر ممنوعیتی که متوجه او گردد رنج می‌برد و از هر محدودیتی که دامن گیر او شود شکستگی و سنگینی مخصوصی را در خود احساس می‌کند از این رو مقررات اجتماع هر قدر هم کم باشد چون تا اندازه‌ای انسان را محدود می‌سازد مخالف طبع آزادی خواهی اوست.»^(۱)

انواع آزادی: ۱- آزادی مطلق ۲- آزادی مقید

کسانی که طرفدار آزادی مطلق هستند اگر خود تفکر کنند، در خواهند یافت این نوع آزادی برای هیچ کس و هیچ حکومتی میسر نیست زیرا کشورها و مجامعی که خود را مهد آزادی می‌دانند در یک نقطه که می‌توانیم آن را خط قرمز نامگذاری کنیم آزادی را محدود می‌سازند و اجازه نمی‌دهند کسی پا فراتر نهاده، از آن بگذرد. در نتیجه اندیشه‌ی کسانی که «زدن بر طبل بی عاری را می‌پسندند» به یک باره لغو و از صحنه‌ی گیتی محو خواهد شد. چه، این نوع آزادی را هیچ کس و مجمع و مکتب و جامعه‌ای قبول ندارد و بر آن صحه نمی‌گذارد چون از هر جنبه و هر زاویه که بدان بنگریم به ناچار در محدوده‌ای متوقف می‌شود و نمی‌تواند پا پیش گذارد، پس هیچ جامعه و گروهی نمی‌تواند بدون این که قیودی مانند حیا، شرم، زور، وجدان، قانون، رسوم فرهنگی و قبیله‌ای، ایمان، دین، شیوه‌های فرهنگی و اجتماعی و... در میان باشد زندگی کند و به

هنگامی که از حکومت و جامعه سخن به میان می‌آوریم به ناچار دو واژه‌ی آزادی و عدالت در ذهن تداعی می‌شود چرا که یک حکومت ایده آل و مطلوب حکومتی است که در آن آزادی وجود داشته باشد و در سایه‌ی آن عدالت نیز در جامعه برقرار شود.

اما طرز تلقی ما و افراد جامعه‌ی ما از آزادی چیست؟ آیا همگی به یک نوع و از یک دریچه به این واژه می‌نگریم؟ محققاً نه! هر کسی آزادی را با برداشت شخصی خود تفسیر می‌کند بطوری که یکی آزادی را زدن بر طبل بی عاری می‌داند و دیگری از فرق سر تا نوک پا غربی شدن، یکی رو کردن به دین و یکی در بند وجدان بودن، یکی آزادی را هر نوع فکر کردن و هر چیز گفتن، یکی رهبانیت و ترک دنیا گفتن و یکی آزادی عمل داشتن و یکی مقید بودن به قوانین و یکی در بند زور و جبر بودن و یکی...

درباره‌ی آزادی دیدگاه‌های متعددی وجود دارد که هر کدام از دریچه و زاویه‌ی خاصی بدان می‌نگرند و به تعبیر آن می‌پردازند و هر کدام برای به کرسی نشاندن ایده‌های خود اقامه‌ی دلیل می‌نمایند.

اما واقعاً آزادی چیست؟ و آزادی مطلوب کدام است؟ می‌توان گفت: واژه‌ی آزادی بدون شک واژه‌ی مقدسی است و باید بطور ظریفی درباره‌ی آن سخن گفت. وقتی اوراق تاریخ را در شرق و غرب ورق بزنیم خواهیم دید که تا چه اندازه از دو واژه‌ی آزادی و عدالت سوء استفاده شده و تا چه اندازه مردم به خاطر آن و در راه آن استثمار شده‌اند.

آزادی و عدالت چون به مفاهیم، دمکراسی، جمهوری، دمکرات و... نزدیک است خود به خود ظاهری فریبنده دارند و برای همین است که هر حزب، مکتب و مرامی به آن متوسل می‌شود و از آن کمک می‌گیرد و آن را دستاویزی برای رسیدن به مقاصد خود قرار می‌دهد.

۱- نقل از رساله‌ی خلافت و حکومت از دیدگاه اهل سنت، صفحه‌ی ۲ جزوه‌ی درسی مرکز تربیت معلم شهید مدرس سنجندج

ترقی نایل آید این موارد فوق صحیح یا غیر صحیح کارساز یا غیر کارساز اگر در میان نباشد حیات هر جامعه‌ای به ممت بدل خواهد شد و از ترقی باز می ماند.

فروید که مشکلات بشر را ناشی از به بند کشیدن شهوات می دانست و نظریه‌ای ارایه داد که فکر می کرد با حل این معضل مشکلات جامعه‌ی بشری حل خواهد شد، اما دیری نپایید که دانشمندان و نظریه پردازان، نظریه‌ی فروید را باعث انحطاط جامعه‌ی بشری و اضمحلال آن دانستند و اذعان داشتند که قیودی باید در میان باشد تا جامعه به ترقی نایل آید و ادامه‌ی حیات دهد.

با وجود گفته‌های فوق ما ناگزیریم از آزادی مقید سخن به میان آوریم. یعنی آزادی که در هر عصر و زمان و مکان و در نزد هر حزب و مرامی بودن آن ممکن است، آزادی که هر انسان از طریق آن می تواند از بند شهوات انسانی و ظلمات نفسانی رهایی یابد به ملاً اعلی نایل آید و جامعه به وسیله‌ی آن به ترقی در هر جنبه برسد.

آزادی و قیودی که دین برای ما

تعیین کرده چگونه می باشد؟

آزادی که هواداران اندیشه‌های مادی و الحادی ادعا می کنند و لیبرالیسم غربی از آن دم می زند و خواهان آن است چیست؟ و آیا اسلام آزادی دارد یا شعاری بیش نیست و هنوز به مرحله‌ی ظهور نرسیده است؟ گروهی از طرفداران آزادی که از روی جهل و نادانی به دین تاخته و آن را آماج حملات خود قرار داده‌اند که دین یعنی مقید بودن در چهارچوب قوانین مخصوص و رهبانیت و ترک دنیا گفتن و این که دین یعنی ارتجاع و دم فرو بستن از هر چیزی و... اینان سخت در اشتباهند اگر از روی عقل و خرد بنگرند و تفحص کنند می فهمند که تنها ارمغان دین آزادی است، آزادی که صداها و بلکه هزاران فرد چونان بلال حبشی را از زیر یوغ استثمار و استعمار رها می سازد.

آزادی که در آن فقیر و غنی، نیرومند و ضعیف و در یک کلام شاه و گدا در وضعیتی یکسان و برابر قرار می گیرند، آزادی که در آن فضل و برتری به پول و مقام و حشم و خدم و نسب و طایفه نیست، بلکه فضل و

برتری به ایمان است و تقوا، آزادی که در آن یهودی و مسیحی شعایر دینی خود را هر گونه که بخواهند اجرا می کنند به نحوی که آزادی غیر مسلمان از خود مسلمان زیادتر است، زیرا مسلمان نمی تواند شراب بنوشد و گوشت خوک بخورد ولی یهودی و مسیحی در جامعه‌ی اسلامی می توانند شراب بنوشند و گوشت خوک تناول کنند و اگر مسلمانی شراب آنان را بریزد باید پول شراب ریخته را بپردازد. آزادی که در آن یک زن بر خلیفه‌ی وقت، حضرت عُمَر بن الخطاب رضی الله عنه اعتراض می کند و عُمَر بدون هیچ ناراحتی و تکبر می فرماید: «عمر به خطا رفت و آن زن راست گفت». آزادی که در آن علی بن ابی طالب رضی الله عنه با یک یهودی به دادگاه می رود گر چه می داند حق با اوست و یهودی ناحق؛ آزادی که در پرتو آن عجم و عرب و ترک و گُرد و لر و فارس و حبشی فرقی نداشت بلکه هر کس استعداد و لیاقت داشت به برتری نایل می آمد. در پرتو همین آزادی بود که اسلام به منابع سرشاری در فلسفه، کلام، حدیث، فقه، تفسیر، شیمی، ریاضی، طب، جغرافیا و... دست یافت، به گونه‌ای که غرب در کسب علوم محتاج به شرق بود و سالیان متمادی کتب علمی جهان اسلام در دانشگاه‌ها و مراکز علمی غرب تدریس و ترجمه یا مورد تحقیق قرار می گرفت.

آزادی حقّ طبیعی انسان است، حقّی بالاتر از هر حق و ممنوعیت آن بالاتر از هر ممنوعیتی می باشد، کسانی که به اسلام نا آگاهانه تاخته‌اند که انسان را مقید می کند، نمی دانند قیودی که دین بر انسان تحمیل می نماید نمی خواهد کسی را شکنجه یا عذاب دهد یا وی را زندانی کند بلکه می خواهد انسان را از جامعه‌ی حیوانی جدا سازد و به عالم بالاتر برد، به جایی که روح نورانش بر پیکره‌ی ظلمانی تن غلبه یابد و عقل و اراده‌اش شهوت حیوانی او را در هم شکنند و رام گرداند و به مقام «کرمنا بنی آدم...» برساند و در قاب قوسین جای دهد.

احزاب و مکاتبی که ندای آزادی سر می دهند ناگزیرند برای آزادی هدف و فلسفه بتراشند و بگویند آزادی پسندیده است برای این که خیر جمعی دارد، لذت فردی و حقوق مدنی و مصلحت عمومی در پی دارد، ولی مکتب اسلام می گوید: ای انسان تو را آزاد آفریدم و

آن را جزئی از ذات تو قرار دادم، پس «لاتکن عبد غیرک» یعنی بنده‌ی دیگران مباش، آزادی و قیودی که دین برای ما وضع می‌کند ناگزیریم آن را بپذیریم زیرا ادامه‌ی حیات ما بدون آن ممکن نیست.

دانستیم آزادی حقیقی است بالاتر از هر حق همچون حق حیات، چنانکه هر انسانی حق دارد زندگی کند حق دارد تا حدودی آزاد هم باشد ولی ما در مواردی ناگزیریم حق حیات را از افراد به خاطر مصلحت اجتماع و امنیت جامعه سلب کنیم اینگونه ما بطور استثناء در مواردی می‌توانیم به خاطر مصلحت اجتماع و آرامش آن آزادی را از افراد سلب نماییم یا آن را محدود کنیم، می‌دانیم هر اتومیلی حق دارد در جاده حرکت کند ولی در مواردی که چراغ قرمز وجود دارد ناگزیر است ترمز کند و ملزم گردد اگر این حدود را رعایت نکرد جریمه می‌شود و یا به خطر می‌افتد، قیودی که دین قرار داده است همانند چراغ قرمز عمل می‌کنند، یعنی در مواردی که به نفع ماست ما را محدود می‌سازند دین در بعضی از موارد ناگزیر است در آزادی‌های افراد دخالت کند تا امور زندگی انسان‌ها تنظیم شود. هر جامعه‌ای که این قیود را از میان خود بردارد، عاقبت آن نابودی است. چه آزادی بالاتر از این که عمر بن الخطاب رضی الله عنه بر یکی از والیان خود که به یک جوان مسیحی ظلم روا داشته بود حکم قصاص را جاری می‌کند و این جمله‌ی زیبا و ماندگار را بیان می‌کند: «آیا مردم را به بندگی گرفته‌اید در حالی که مادرانشان آنان را آزاد به دنیا آورده‌اند».

متأسفانه در میان بعضی از جوامع اسلامی چنین رایج شده است که مقوله‌ی آزادی تراوشی از مکتب غرب است و غرب بود که آزادی و عدالت را به ارمغان آورد. در حالی که اگر اینان عاقلانه بیندیشند در خواهند یافت اسلام یعنی تسلیم امر پروردگار شدن و رها گشتن از بندگی هر انسان، اسلام بر ما واجب کرد که امر به معروف و نهی از منکر کنیم یعنی ما آزادیم از افکار و کارهای ناروای دیگران خرده بگیریم حق را بگیریم و از هیچ جبار و ستمگری بیم نداشته باشیم، اسلام به ما می‌گوید یک کلمه‌ی حق گفتن علیه یک حاکم ستمگر حکم جهاد را دارد، اسلام به ما می‌گوید ظلم و ظالم را قبول نکن و علیه آن قیام کن، یعنی ای انسان تو آزادی و

بنده‌ی کسی جز خداوند نیستی پس در برابر مستکبران و استعمارکنندگان سر تسلیم فرود نیاور و خود را ذلیل نکن.

حال معلوم می‌شود اسلام بیش از هر مکتب و حزب و مرامی به آزادی انسان اندیشیده است و برای آن اهمیت قایل است به نحوی که هر مکتبی ادعا کند ما چیزی داریم که اسلام ندارد می‌توانیم ثابت کنیم ما بیش از آن داریم. اما آیا به بهانه‌ی این که اسلام آزادی را مد نظر قرار داد، و در اسلام هر کس آزاد است هر گونه می‌خواهند عمل کند باید هر کاری را که دلمان می‌خواهد انجام دهیم؟! مسلماً اینگونه نیست نه تنها اسلام بلکه هر جامعه و مکتبی که ندای آزادی سر می‌دهد در مواردی که به خط قرمز نزدیک می‌شود آزادی فرد یا جامعه را محدود می‌کند برای همین بود که ابوبکر رضی الله عنه با مسیلمه‌ی کذاب جنگید. در اسلام علیه کسانی که در صدد به فساد کشیدن اذهان مردم بودند اقدام می‌شد و برای همین است که عمر مختار لیبیایی علیه استعمارگران ایتالیایی و فسادکنندگان اذهان جوانان به مبارزه برمی‌خیزد و جان خود را فدا می‌کند. آیا واقعاً جایز بود اینان دست روی دست گذاشته، کاری نمی‌کردند چون اسلام انسان را آزاد آفریده است و هر چه می‌خواستند علیه اسلام می‌گفتند و این بزرگواران خموش می‌ماندند!! پس وقتی از آزادی سخن به میان می‌آوریم منظور این نیست که در هر کشور و هر جامعه یک تریبون آزاد وجود داشته باشد که هر کس هر چه را می‌خواهد به هر فرد و هر کس بگوید بلکه منظور از آزادی، آن است که معقول و در خور جامعه‌ی بشری باشد آزادی که از جانب پروردگار جهانیان برای انسان مقرر شده و حدود آن نیز تعیین گشته است، آزادی که در هر زمان و مکان و قرنی قابل تحقق است و بشر با وجود آن می‌تواند به پیشرفت و ترقی در امور دنیوی و اخروی نایل آید، وقتی که آزادی در جامعه پایدار شد به تبع آن عدالت نیز اجرا می‌گردد و از رده‌ی آرمان‌های خیالی به در می‌آید.

والسلام

